

g/arannews

سرزمین قفقاز از دیرباز یکی از مراکز عمده نشر و رواج زبان پارسی بوده و در قرنهای گذشته دوش به دوش بلخ و بخارا و سمرقند و سایر بلاد مشرق ایران ادیبان و سخنوران بسیاری را در دامن خود پرورانیده است. اگر چه تاریخ ظهور قدیمترین شاعر پارسی زبان این خطه یعنی قطران تبریزی، به حسب ظاهر از اوایل قرن پنجم هجری فراتر نمی رود. ولی این نه بدان معنی نیست که پیش از وی در این سرزمین شعر پارسی سروده نشده یا زبان پارسی رواج نداشته است، بلکه برخلاف چنین پندار؛ قرائن و اماراتی در دست است که می نماید این زبان مدتها پیش از آن در این سرزمین رواج داشته و بسیاری از مردم نیز بدان سخن گفته و شاید که اشعاری هم سروده اند که امروز به کلی از میان رفته است یا که در دست نیست.

نگاهی به تاریخ شهریاران گنجه و شروان و سایر بلاد آن سامان و مدیحه سربانی قطران درباره آنان این مدعا را روشن می سازد؛ چه تمام این مدایح و اشعار که در ستایش ابوالحسن لشکری حاکم شدادی و ابو منصور و هسودان و ابونصر مملان و امیر فضلون حاکم گنجه و دیگران سروده شده همه به زبان پارسی دری بوده و از اشعار بلند و فصیح زبان فارسی می باشد که امروز نیز بعد از هزاران سال هنوز در دست است. (1)

و نیز چنان که می دانیم یکی از کارهای علمی قطران گردآوری واژه های فارسی و نوشتن معنی آنهاست که شاید آن را نخستین فرهنگ فارسی بتوان شمرد.

اندکی بعد از قطران یعنی به سال 458 ه.ق اسدی طوسی گرساب نامه را به نام امیر بودلف به نظم آورده که خود در پایان کتاب بدان تصریح کرده است:

زهجرت ز دور سپهری که گشت

شده چارصد سال و پنجاه و هشت

چند سال بعد بنا به روایت حمدالله مستوفی پیر حسین شیروانی (2) متوفی به سال (467ه.ق) ظهور کرده است که از مشایخ عارفان است.

امیر کیکاووس بن اسکندر نویسنده قابوسنامه بنا به مندرجات آن کتاب پیش از سالهای حدود (475 ه.ق) نزد ابوالسوار و فضلون پادشاه گنجه می زیسته و از ملوک آن سامان حکایتها در اثر نفیس و جاویدان خویش نقل کرده است. (3)

بعد از آنها تاج الدین احمدپور خطیب قدم به عرصه ظهور گذاشته که از مشاهیر علما و فضلا و مفسران گنجه بوده و داستان مناظرات و معاشقان او با مهستی مشهور است. (4) این ادبیات نمونه ای از اشعار اوست، گویا پس از آن که به دام عشق مهستی افتاده و به سودای او از گنجه به بلخ روی نهاده:

بزرگ زاده جوانی بدم از گنجه

همه مسایل تفسیر و فه کرده تمام

که کجاده جلد و گه مباحثه چیست

مفسری بنوا ، واعظی فصیح کلام

خوای باده خام بدین مقام افکند

هزار کار چنین بیش کرده باده خام

این دو بیت را نیز با گریه و زاری در حضور خود او سروده است:

شوریده دلم از پی زیبا صنمی رفت

بیچاره گدایی که پی محتشمی رفت

گر نامه سیاهم چه گناه از طرف من

از روز ازل بر سر هر کس قلمی رف. (5)

در اواخر این قرن و مقارن فرا رسیدن قرن ششم هجری در شهرهای مختلف قفقاز نیز مانند خراسان و سایر بلاد ایران ستاره گان بسیاری در آسمان شعر و ادب طلوع کردند که با فروغ خود این سرزمین را روشنی و جلوه ای تمام بخشیدند مانند: ابوالعلاء نظام الدین گنجوی و فلکی و خاقانی و وزالدین شروانی و قوامی مرتزی گنجوی و مجیرالدین بیلقانی و آخرین آنها سخن آفرین بزرگ نامی حکیم سرافراز گنجه نظامی و غیره.

ناگفته نباید گذاشت که عمده این پیشرفتها در شعر و ادب این سرزمین بر اثر تشویق و حمایت امرا و ملوک آن سامان خاصه منوچهر دوم پادشاه شروان(544 . 582 ه.ق) بود که ممدوح ابوالعلاء گنجوی و خاقانی و فلکی دیگرانست. همچنین در دو قرن بعد جلال الدین هوشنگ شاه نیز که از اخلاف منوچهر و یکی از پادشاهان این سلسله بود از سخنوران و ادیبان تکریم و حمایت بسیار می کرد، و دربار او مجمع شاعران و ملجاء ادبا و دانشکندان بود. خواجه ناصر بخارانی که از شعرای به نام ققرن هشتم هجریست سالها در حجر حمایت وی می زیست. (6) برخی از مورخان و محققان را عقیده بر این است که سهم بزرگی از اشعار و آثار ادبی ما میراث سخنورانی است که از خطه قفقاز برخاسته اند.

اکنون باید دید که این زبان فارسی دری چگونه و کی و از کجا بدین سرزمین راه یافته است و چرا شروان شاهان و سایر شهریاران این مرز و بوم تا این حد بدان انس دلپستگی داشتند و در راه ترویج آن به تجلیل و تشویق سخنوران می پرداختند. (7)

پاسخ این مطلب هر چند درخور بحث و تفصیل بسیار است ولی زبده و اجمال سخن ، آن چنان که مناسب عرصه در این دفتر باشد آن است که:

طایفه بزرگ قوم آریا پس از مهاجرت به خاک ایران به سه شاخه تقسیم شدند قسمتی به جنوب این سرزمین رفتند و تشکیل پارسها را دادند و دسته ای در مشرق ایران سکونت گزیدند که اجداد پارتها بودند و گروه سوم به مغرب و شمال غرب رفتند یعنی همدان و آذربایجان و این دسته اخیر به دو شعبه منقسم گردیدند. قسمتی در آذربایجان تا شمال قفقاز ساکن شدند و ماد کوچک نامیده شدند و قسمتی در همدان سکونت گزیدند که ماد بزرگ خوانده شدند. (8)

خاور شناسانی چون هرودت و استرابون و ادوارد براون (9) معتقدند که زبان این دسته ها که بعدها به فارسی پهلوی تبدیل شد باهم مشترک و به پارسی باستان نزدیک و شبیه بود و به قول استرابون در روزگار قدیم مادها و پارسها هر دو زبان یکدیگر را می فهمیدند. این زبان پهلوی که در عهد ساسانیان و قرن های اولیه اسلامی زبان رسمی و عمومی ایران بود در اواخر این دوره خاصه در سده های نخستین بعد از اسلام رونق و شکوه خود را اندک اندک از دست داد و کم و بیش به زبان مخصوص درباریان و موبدان زردشتی گردید و آنچه نیز در میان عامه رواج داشت به سبب نزدیکی با برخی از لهجه های محلی و علل دیگر دستخوش تبدیل و تغییر و تحول گردید و به تدریج به صورت زبان فارسی دری امروز درآمد که در همه اقطار کشور رواج یافت(10) و زبان رسمی کشور گردید. بنابراین عجیب نیست اگر بگوییم حدود یک تا دو قرن پیش از ظهور قطران نیز زبان فارسی دری در آذربایجان رواج داشته و غالب مردم بدان تکلم می کرده اند. و این که برخی از فضلان محقق نوشته اندازان فارسی دری از مشرق به مغرب رفته با توجه به بعد مسافت و صعوبت سفر و کمی وسایل در آن روزگار این مطلب بعید به نظر می رسد و بنا به پاره ای تحقیقات سیر و انتقال

زبان فارسی از مغرب به مشرق طبیعی تر است و بیشتر درخور قبول می باشد که دربار یعنی پایتخت ساسانیان و مرکز زبان دری در مغرب ایران بوده است نه در مشرق. (11) علاوه بر آنچه گفته شد اشارات و تصریحات جغرافیایان قدیم و سایر بزرگان شواهد و قرائن و دلایل دیگرست بر اثبات این مدعا، از آن جمله یکی قول مقدسی است صاحب «احسن التقاسیم» که در نیمه دوم قرن چهارم می زیسته و درباره زبان مردم آران می نویسد: فارسی آن مفهوم است و از حیث حروف نزدیک به خراسانی است. و در باب لهجه آذربایجان نوشته فارسی است و البته مراد او از زبان فارسی لهجه متداول خراسان فارسی نیست. بل که مقصود از فارسی کلمه ای در برابر عربی است. (12)

استخری و ابن حوقل که در نیمه اول قرن چهارم می زیسته اند زبان آذربایجان و آران و ارمنستان را فارسی و عربی می دانند، ابن حوقل می نویسد: آنان که فارسی سخن می رانند عربی نمی دانند. (13)

به طوری که اکثر محققان سده اخیر نوشته اند (14) (و قبلاً نیز بدان اشاره شد) در قرن های نخستین اسلامی زبان مردم مغرب و شمال ایران زبان پهلوی بود. کتابهای دینی و افسانه ها و اشعاری را که عامه مردم می سرودند در آذربایجان و و جبال پیرامون آنها به زبان پهلوی یا لهجه های نزدیک بدان بود که با اندک اختلافی مردم بدان سخن می گفتند. این لهجه بی تردید از شاخه های زبان پهلوی بود و ظاهراً مراد زبان فارسی است که از قول مقدسی قبلاً نقل شد و هم به گواهی برخی از نویسندگان قدیم مانند حمزه اصفهانی و خوارزمی ابن الندیم مردم آذربایجان در قرون اولیه پهلوی سخن می گفتند.

مروحوم محمد علی خان تربیت از شاعری موسوم به کفائی گنجوی نام می برد که از مداحان ملوک طبرستان بوده (15) و این ملوک طبرستان در نیمه دوم قرن سوم حکومت داشتند. اسدی طوسی از معاصران قطران در مقدمه لغت فرس خود که برای شعرای آران نوشته چنین می آورد: «دیدم شاعران را که فاضل بودند ولیکن لغات فارسی کم می دانستند» (16) و این سخن حکایت از این می کند که در زمان قطران بجز او شاعر دیگری در خطه قفقاز وجود داشته اند.

بنا به نقل مولف کتاب آذربایجان و نهضت ادبی (17): چنانچه بلاذری گفته است نخستین شاعر پارسی گوی در آذربایجان محمدبن البیض نام داشته که به سال 220 هجری و به عهد متوکل عباسی می زیسته است. این سخن را طبری نیز تأیید کرده و ضمن وقایع (سال 235 ه.ق.) می نویسد: محمد شاعر و ادیب بود و اشعاری هم به فارسی داشته است که پیران مراغه آنها را می خوانده اند. ناصر خسرو درباره مردم اخلاط می نویسد (18): «مردم آن شهر به سه زبان سخن می گویند تازی و پارسی و اردنی» و ظن من آن بود که اخلاط بدنی سبب نام آن شهر نهاده اند.»

امیران و شاهان آن گنجه و شروان چنان که اشاره شد عموماً شعر دوست و ادب پرور بودند و به شعرا و ادبا ارج بسیار می نهادند و به آنان صلوات و جوائز فراوان می دادند و قطعاً محیط زندگانی مردم نیز در زمان آنان با لطائف اشعار زبان فارسی آشنایی و انس تمام داشت، چنان که ناصر خسرو در سفرنامه از ادب دوستی و هسودان یاد می کند ، قطران گاهی به ستایش ابونصر مملان می پردازد و گاهی امیر فضلون را می ستایدو او را ادیب و ادب پرور و بافضل می خواند.

بود به فضل و ادب بر جهانینت فخر

که چون تو شاهی هرگز نیامدست و ادیب

عزیز داری شعر رهی و نیست عجب

ادب عزیز نباشد مگر به پیش ادیب (19)

اسدی طوسی بودفل را مدح می کند. ابوالعلاء گنجوی و خاقانی و فلکی شروان و سایر امیران و شهرباران گنجه و نخجوان و شماخی و بیلقان و دربند و آران هستند. (20) و این همه دلیل بر شعر شناسی آنان است و رواج زبان فارسی در آن سرزمین و اگر چنین نبود زمینه ای برای پرورش شاعرانی چون قطران و دیگر سخنوران که به نام وجود برخی از آنان اشاره شد فراهم نمی گردید.

زبده و خلاصه سخن آن که این زبان فارسی که قطران بدان شعر سروده مدتها پیش از او در قفقاز رایج و پیش از قطران نیز سخنورانی بدان زبان شعر سروده اند که ما تاکنون آنان را نشناخته ایم یا آنکه شعرشان به ما نرسیده است. و با شواهد و قرائن بسیار که پاره ای از آنها گذشت می توان گفت که این زبان پارسی همان زبان پهلوی پیش از اسلام و صورتی تحول یافته از آن است که با واژه های محلی و لغات تازی در آمیخته و بسیار قویتر و پرمایه تر گردیده و به شکل فارسی کنونی در آمده است. این زبان خواه از شرق رفته باشد به طور قطع بیش از یازده قرن در سرزمین قفقاز رواج داشته و سخنورانی نامدار آثاری از خود بدان زبان یادگار گذاشته اند که نام و نمونه آثارشان غالباً در لابلای کتب و تذکره ها دیده می شود و جای آن دارد که تا ممکن است همه آنها در دفتری جداگانه و به تفصیل فراهم آید و هم اکنون در قسمت دوم این مجیزه فهرست وار به ذکر نام و زادگاه و زمان زندگی برخی از آنان اشاره می شود و در این کار سخنوران و دانشمندان هر شهری از شهرهای قفقاز کنار هم و جدا از شهرهای دیگر بیان خواهد شد.

قسمت دوم و پارسی سرایان قفقاز

#### 1- آران

آران یا آلان معرب آن آران (با تشدید راء) سرزمین وسیعی است از قفقاز شهرهای عمده آن باکو ، بردعه، شماخی، بیلقان، دربند، ایروان و نخجوان می باشد. (21) نام دانشمند یا شاعری پارسی زبان که منتسب به آران (22) باشد در جایی دیده نشد، ولی دانشمندان و سخنوران نواحی و شهرهای آن مانند باکو و بردعه و دربند و قراباغ و ایروان و نخجوان بسیارند که هر یک جای خود خواهد آمد.

#### 2- اردوباد

اردوباد شهریست در ساحل شمالی رود ارس و مشرق جلفا. (23) سخنوران و دانشمندان بسیار از آن جا برخاسته اند که از جمله آنان است:

ابراهیم اردوبادی، از سخنوران قرن یازدهم هجری که در به کار بردن صنعت در مسال المثل قویست بود. مدتی نیز در کشور هندوستان به سر برد. از اوست:

هر پیرزنی مرگ طبیعی دارد

مردی که به اختیار میرد مرد است

\*\*\*

که در دل خشک و گاه در چشم تر است

آری مه من مسافر بحر و بر است

از دیده گر آید به دلم دوری نیست

راه دریا به کعبه نزدیکتر است (24)

ثباتی: که در قرن دهم می زیست و به جز شاعری از تواریخ و سیر علوم دیگر نیز بهره ها داشت. (25)

رامی: معاصر وحشی بافقی بوده و طبعی لطیف داشت. (26)

سایر: از سخنوران قرن یازدهم هجریست. این دو بیت از او در تذکره نصرآبادی آمده است. (27)

کسی در ره عشق محرم راز نگشت

سائر چو تو هیچ کس نپیمود این دشت

عاقل به کنار راه تا پل می جست

دیوانه پا برهنه از آب گذشت

شاه حسین: از معاصران امیر علیشیر نوائی و از شاعران مشهور آذربایجان بود. از اوست:

خوش آن ساعت که آید ترک من شمشیر کین با او رقیبان جمله بگریزند و من مانم همین با او (28)

صادق: میرزا صادق اردوبادی از سخنوران قرن دهم هجری و در شاعری تمام بود. این رباعی از اوست:

ای عقل برو به کوه و هامون جا کن

ای عشق بیا در دل پر خون جا کن

گر آرزوی دیدن لیلی داری

در پرده دیده های مجنون جا کن (29)

ضیائی: ضیائی اردوبادی از سخنوران بزرگ و خوش ذوق به سال 927 هجری در گذشته است.

نرگس به دور چشم تو میل شراب کرد

مست آن چنان فتاد که یکساله خواب کرد

این بیت را هم در تقاضای اسب خویش سروده و اصطلاحات شطرنج را در آن جمع کرده است:

وزیر شاهی و اسبان پیلتن به کمندت

بگو که رخ به که آرم پیاده مانده و ماتم (30)

خواجه عتیق اردوبادی: معاصر شاه اسمعیل و خطاطی ماهر بود. (31)

فکری اردوبادی: مصنف هفت اقلیم بیت زیر را از او نقل کرده است:

اگرم ز اشک گلگون شده لاله گون زمینها

نتوان شدنیریشان گل عاشقی است اینها (32)

میرزا کافی: بنا به نقل محمد علی خان تربیت عم میرزا صادق اردوبادی سابق الذکر بود، و از احفاد خواجه نصیرالدین طوسی و اهل علم و فضل و خطاطی خوشنویسی و قویدست و در سال 969 وفات یافت. از اوست:

کافیست نیم قطره از دریای رحمت

روز جزا به این گنه بی قیاس ما (33)

منشی: میرزا زین العابدین منشی از شعرای نیمه اول قرن یازدهم هجری بود (35)، طبعی بلند دارد:

کس ندیدم به هواداری خود زیر فلک

گویی این چرخ همین بر سر ما می گردد

نامی اردوبادی: محمد علی خان تربیت به نقل از تذکره مجمع الخواص (36) می نویسد: از سخنوران نامی بود، جواب قصیده شتر حجره کاتبی (37) را داده و یک پشه هم بدان افزوده است بدین مطلع:

بس است پشه فکرم شتر به حجره تن

که پشه کار شتر می کند به حجره من

نصیری اردوبادی (38): در قرن یازدهم می زیست به لطف طبع وحدت دهن مخصوص بود.

دیگر از فحول ادبا و دانشمندان این سرزمین «معنیای اردوبادی» است که در مرکز اسناد خطی کتابخانه دانشگاه تهران به شماره 2591 مضبوط است.

3-ایروان

کلمه فارسی است، به زبان ارمنی «ایروان» از شهرهای قفقاز است و از آنجاست:

کلب حسین متخلص به آشفته و میرزامحمد متخلص به حجت و علی خان لعلی (39) فرزند حاج آقامیرزا ایروانی و حسنعلی قابل و آشوب و دلیل حریف و شاکر که عموماً از سخنوران نغزپرداز دوره قاجاریه بودند و فتحعلی شاه یا عباس میرزا یا دیگر سلاطین قاجار را (تا اواسط قرن سیزدهم) مدح گفته اند. دیگر حاج میرزا عبدالکریم ملاباشی از علما و فضیلا قرن 13 و صاحب آثار و تألیفات.

دیگر میرزا عباس فخری است مشهور به حاج میرزا آقاسی که معلم محمدشاه قاجار و صدراعظم او بود و گاهی اشعاری می سرود از اوست:

پر چهره پریشانی آن زلف سیاه

ابریست که گاه گاه پوشد رخ ماه (40)

گفتم زچه طره ات پریشان شده گفت

سلطان حبش کشیده بر زلف سیاه

4-باکو = باد کوبه (41)

شهریست در ساحل بحر خزر و منتهای شرقی شروان و شمال شماخی و در قدیم از شهرهای مهم شروان بوده. این باکو را در قدیم برخی باب الابواب خوانده اند. و در ادوار باستان آتشکده ای در آن جا بوده است. از آنجاست: محمد صالح باکوئی سراینده این شعر:

به قصد صید هر که آن بت طناز می آید

مرا از شوق مرغ روح در پرواز می آید (42)

دیگر عبدالرشید باکوئی از معاریف علمای قرن هشتم هجری و مولف کتابی در جغرافیای ممالک و اقطار (43)

و ملامهدی عهدی باکوئی متوفی به سال 965 که مردی سخنور و خوش بیان و خوش نویسنده بود. از اوست

زبان از سوز دل شد همچو آتش در دهان من

مکن ای مدعی کاری که افتی بر زبان من (44)

دیگر آقا جواد بادکوبه ای متخلص به فانی که در قرن سیزدهم هجری می زیست و ملا محمد بن ملانجفعلی (45) از علمای عصر قاجار و دارای تألیف و آثار.

5- بردع

بردع یا بردعه در قدیم کرسی نشین و بزرگترین شهر ازان بود (46) ه. با تاراج روس ها رفت. از این شهر بوده اشد شیخ ابراهیم گلشنی بردعی معاصر شاه اسمعیل صفوی استاد و عالم و شاعر و مفسر و صوفی و صاحب دیوان اشعار.

6- بیلقان

یکی از شهرهای ازان بود و امروز خراب است. مجیر الدین بیلقانی از آن جاست.

از تقلیس نام شاعر دانشمندی منسوب بدان جا دیده نشد.

7- چرکس

سرزمینی است آبادان و وسیع در جنوب غربی کوههای قفقاز، صفیقلی بیگ متخلص ب هصفی و لطفعلی بک متخلص به سامی از شاعران نیمه اول قرن دوازدهم از آنجا برخاسته اند. دیگر علی بن الحسین متخلص به شاکر چرکسی (رک: تذکره نصرآبادی)

8- داغستان

واقع است در شمال شرق کوههای قفقاز مردمش باهوش و از نژاد لرگی هستند. مرکز آن دربند است که شمالی ترین شهر معروف قفقاز است. جغرافیایونیسان عرب این دربند را نیز «بابوالابواب» نامیده اند. (48)

علیقلی خان واله داغستانی از شاعران مشهور و مولف تذکره ریاض الشعراء و خاندان وی در قرن 11 و 12 هجری می زیستند و در ایران به سخنوری آوازه ای داشتند و از زن و مرد اکثر صاحب ذوق بودند.

شادروان دکتر خیام پور در فرهنگ سخنوران گروهی از آنان را نام می برد که شامل پدر و دختر و اعمام و بنی عم و اله و کسان دیگری می شود بدین شرح:

محمد علی خان واله متخلص به «علی» (پدر واله) (متوفی به سال 1128 هجری). بیگم داغستانی (دختر واله) فتحعلی خان و لطفعلی خان متخلص به «فتح» و «لطف» (اعمال واله) و خدیجه سلطان (دختر عم وی)، دیگر عباسقلی خان متخلص به «فدائی» و محمد خان فرزند رستم بیگ. (49)

این ابیات از خدیجه سلطان دختر عم واله است.

من ساقیم و شراب حاضر

ای عاشق تشنه آن حاضر

آبست شراب پیش لعلم

هان لعل من و شراب حاضر

با حسن من آفتاب هیچ است

اینک من و آفتاب حاضر

9- دربند = باب الابواب

دربند پایتخت داغستان شمالی ترین شهر مرزی قفقاز واقع در ساحل غربی بحر خزر. جغرافیایونیسان عرب آن را باب الابواب خوانده اند. (50) از آنجاست آخوند ملاآقا دربندی از علمای قرن سیزدهم و میرزا محمد تقی قمری صاحب منظومه کنز المصائب در مقتل که مکرر به چاپ رسیده است. (51)

10- شروان

شروان ناحیه ای بوده وسیع در شمال ازان و مغرب بحر خزر. در قدیم مرکز فرمانروایی شروانشاهان بود که از اواخر عهد ساسانیان تا زمان صفویه در آن سرزمین نواحی آن حکومت داشتند. و مدتها شهر شماخی کرسی نشین آنجا بود. از شهرهای دیگر شروان شابران یا «شاوران» و «شکی» را باید نام برد. (52)

از سرزمین شروان و توابع آن بیش از سی و چند سخنور نامی و عالم و حکیم و طبیب و منجم ظهور کرده اند که قریب نیمی از آنان پیش از قرن اخیر یعنی از قرن یازدهم به بعد ظهور رسیده اند.

ولی چنان که می دانیم از متقدمان تنها نام خاقانی و فلکی و سید ذوالفقار شروانی در نزد اهل ادب مشهور است و از متاخران حاج زین العابدین شروانی صاحب بستان السیاحه ، و شاید صابر قفقازی از شاخه شدگان باشند. و نام دیگر بزرگان و شاعران پارسی زبان این خطه از نظر اکثر فضلا پوشیده مانده است و حال آن که آثار و اشعار غالب آنان از ذخائر گرانبهای زبان فارسی است، و سزاوار است تا درباره آنان تحقیقی لایق و فراخور صورت پذیر و اینک در زیر به نام یا تخلص آنان در سه دسته می پردازد.

نخست دانشمند و شاعران و بزرگانی که در سه قرن پنج تا هفتم هجری از این سرزمین برخاسته اند مانند: فتحی - فرخی و عزالدین معاصر خاقانی و احمد بن علی بن احمد معروف به ابن سیمکه صاحب تلخیص الآثار و متوفی به سال 504 و فریدالدین علی بن عبدالکریم از دانشمندان و منجمان بزرگ قرن ششم و محمد بن ابی بکر از موسیقی دانان و هنرمندان قرن هفتم.

دسته دوم شعرا و دانشمندی که در قرن هشتم تا پایان قرن دهم به ظهور رسیده اند مانند بدر شروانشاهان و حلیمی و ملانجمی و شمس الدین محمد و سید یحیی عارف بزرگ و صاحب آثار و تألیفات. دیگر نطقی قصه خوان و عتیقی شروان متولد در شماخی و شکرالله شاعر و مفسر و محدث و ریاضی دان و منجم و طبیب سلطان محمد فاتح. و عبدی شروانی (53) و حزین شروانی که زادگاه او در شماخی بود و مثنوی نغز دلکشی دارد و جلال شروانی طبیب و حکیم و شاعر و معاصر شاه شجاع در نیمه قرن هشتم هجری که گفته است:

ازین دیار برقتیم و خوش دیاری بود

به آب دیده بشستیم اگر غباری بود

جلال رفت و ترا بعد ازین شود معلوم

که آن شکسته مسکین چگونه یاری بود

در آخر میرزا محمد بن حسن شروانی از سخنوران و عالمان و فاضلان و دارای آثار و تألیفات بسیار ، متوفی به سال 1098 هجری که این رباعی از اوست:

یاد تو کنم دلم پر از خون گردد

وین دیده اشک خیز جیجون گردد

هرچند ز دیده اشک حسرت بارم

در سینه ام آتش غم افزون گردد

دیگر کمال الدین مسعود است صاحب طبع رواق ذوق سر شار از سراینده این اشعار:

به سوز سینه مستان به رقت می ناب

که نیست سوز مرا سازگار غیر شراب

این شعر هم در صنعت قلب مستوی بر قدرت طبع او گواه است:

شکر دهنای غمی مداری

ای راد می مغانه درکش

اگر چه رشته سخن در این باب هیچ گونه تفصیل و اطناب را نمی تابد ولی ذکر نام برخی دیگر را از سخنوران این سرزمین نیجا و نامناسب نمی داند و آن گروه سوم از شعرای شروانست که از آغاز قرن یازدهم تا پایان قرن سیزدهم به جلوه گری پرداخته اند. مانند: میرالهی شروانی و میرزا نصرالله بهار و شیخ احمد فرزند محمد تقی و شاه و سید شمسی و آتشی و حاج زین العابدین شروانی معروف و متخلص به تمکین. و حسین بن عبدالله و علی اکبر طاهرزاده متخلص بهر صابر قفقازی صاحب هوب هوب نامه. و سید حسن فیضی شروانی واعظ که فرموده است:

گفتی توان به آن که نامهربانی رسید

گر بگذری زخود به خدا می توان رسی

و نشاط شروانی و نشانی شروانی که این بیت از اوست:

جز ناله انیس دل بیمار کسی نیست

آن هم نفسی هست زضعف و نفسی نیست

و کسانی دیگر که روز بروز شمارشان روافزون بود تا آن که بر اثر بروز حوادثی در محاق فراموشی و تعطیل افتاد. امید است که با تحولات اخیر بار دیگر رفته رفته آب رفته باز آید به جوی.

11- قره باغ

شهریست از قفقاز در سر حد شرقی اران. قریه گلستان که معاهده دولتین در آنجا بسته شد از توابع قره باغ است. (54) از این سرزمین برخاسته اند: ابوالفتح خان طوطی و خواهر وی آقابیگم مقلب به «آقابیگی» و «عبدالله طوطی» و کاشف. و لوحی که در قرن سیزدهم می زیسته اند. دیگر یوسف قره باغی معروف به «کوسج» که از علمای عصر خود بود و دارای آثار علمی مهم. از اوست:

خون شد دل من خوب شد این خون شدنی بود

آن به که زبیداد تو شد چون شدنی بود

12- گرجستان

گرجستان از بلاد قفقاز است و در میان چرکستان و داغستان واقع شده و امروز پایتخت آن تفلیس می باشد و گرجی نام قومی است از اقوام آن که به نام محل خود خوانده می شود و زنانشان به حسن جمال مشهورند.

از سرزمین گرجستان و از میان اقوام گرجی خاصه از عهد صفویان به بعد شیرین سخنانی خوش ذوق برخاسته اند که اینک به نام گروهی از آنان اشاره می شود:

اختر گرجی ، برهنم، خسرو، سرگشته(میرزا عبدالله اشتها)، دوستاق(محمد علیخان)، نشاطی، مکنون(آقا محمد)، ممتاز(فضلعلی بیگ)، ولی خان متخلص به ولی، یمینی (یوسف بیگ) و از میان سخنوران گرجستان نیز کیخسرو گرجستان و زینل گرجستانی فرزندان اصلا خان شایان ذکرند. (55)

13- گنجه

شهر بزرگ گنجه در روزگاران گذشته از مهمترین مراکز علمی و ادبی قفقاز بوده و چنان که گفته شد امیران و فرماندهان آنجا بیش از سایر نواحی به تشویق شعرا و ادبا پرداخته اند. مانند امیر فضلون (376 . 422) و امیر ابولاسوار که نام آنان در قابوسنامه آمده است و ابوالحسن علی لشکری و غیره. (56) به همین سبب یعنی در اثر تشویق و حمایت این شهریاران ادب پرور سخنوران و نامدارانی بزرگ در این سرزمین ظهور کرده اند که نام و آثار برخی از آنان تاکنون باقی است مانند: ابوالعلاء گنجوی استاد و عمّ خاقانی شروانی و محمد کریم خان پرتو که از خوانین و حاکمان گنجه بوده است. از اوست:

بناز افکن لب پر خنده خنده

یکی آزاد کن چون بنده بنده

اگر باری زبرده رخ گشایی

نماند در جهان یک زنده زنده

و تاج الدین احمدپور خطیب از مشاهیر علما و فضلاء قرن پنجم که نمونه اشعار او گذشت. و تاج گنجه تاج الدین احمدپور خطیب. و ذبیح گنجه ای از سخنوران قرن سیزدهم. و قوامی مطری صاحب بدایعالساحر فی صنایع الاشعار و شیخ ابراهیم قدسی از سخنوران قرن سوم هجری که ذکر وی گذشت. و مصاحب گنجوی از معاصران شاه عباس بزرگ و مهستی گنجوی سخنوران قرن پنجم و خیر ختام نظامی گنجوی «کاین همه آوازه ها از بهر اوست». (57)

14- نخجوان

نخجوان در شمال رود ارس واقع و روایاتی بدان منسوب است. از این شهر نیز بزرگان و شاعران و عارفانی به ظهور رسیده اند که نام برخی از آنان عبارتست از: امیرالدین مسعود از مهندسان و منجمان قرن ششم هجری و خواجه خوشنام از عارفان قرن پنجم و شیخ حسن نخجوانی عالم و عارف بزرگ قرن هفتم هجری و بابا نعمه الله نخجوانی از علما و مشایخ قرن نهم صاحب آثار و تألیفات و هندوشاه نخجوانی از شعرا و نویسندگان قرن هشتم مولف کتاب معتبر تجارب السلف و فرزند وی محمد معروف به شمس منشی مولف کتاب صحاح العجم. و خلیل نخجوانی که شرح حالش در تحفه سامی آمده است. (58)

این بود شرحی درباره سخنوران و بزرگان پارسی زبان خطه قفقاز و در بیان مطالب چنانچه پوشیده نماند همه جا به اختصار پرداخت، بخصوص در قسمت دوم یعنی ذکر شاعران و عالمان که بسیار بسیار مختصر و فهرست وار بیان گردید و از شعرای مشهور فقط ذکر نام یا تخلص آنان اکتفا شد و از آنان که مشهور و شناخته نبودند اشاراتی چندان که مشتاقان راه گشایی برای تحقیق و بسط و تکمیل مطلب باشد. و اگر گاهی در طی سخن به بیان شعری از این و آن پرداخت نمک طعام و چاشنی کلام و گاهی نیز برای رفع ابهام و مناسب مقام بود تا چهره سخن بسیار زشت ننماید و خوانندگان را شنیدن آن پرمال نیفزاید.

اقرار دارد که آنچه در این مختصر فراهم گردیده نه درخور این عنوان و شایسته قدر بلند آن است بل یادآوری و فتح بابی است تا از این پس استادان جوان و محققان پرتوش و توان در این راه قدمهای بزرگ بردارند و حق مطلب را به نحو مطلوب بگذارند و مجموعه ای کامل در این باره فراهم سازد و ابواب و فصول دیگری بر صفحات کتاب پربهای ادبیات فارسی بیفزایند که الحق جای نام و اشعار و آثار بیشتر این بزرگان در تاریخ ادبیات ما خالی است و جز چند تن که از مشاهیر شهر سخن و از نامداران شعر و ادب پارسی هستند قدر دیگران ناشناخته و مجهول مانده است و نامشان را بسیاری از علاقه مندان به شعر و ادب پارسی نمی دانند.

دکتر مهدی درخشان، مدرس دانشگاه، نویسنده

پی نوشت ها:

- 1- رجوع فرمایند به تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج2، ص422، شرح قطران تبریزی و دیوان قطران به اهتمام دانشمند مرحوم آقای محمد نججویی و شهرباق ران گمنام از احمد کسروی، ص168 و 174 و 203 و 213 تا 270.
- 2- مدفنش در ازان است. تاریخ گزیده.
- 3- قابوس نامه و حواشی آن به تصحیح شادروان استاد دکتر غلامحسین یوسفی (رحمه الله علیه)، ص41 و 199.
- 4-
- 5- دانشمندان آذربایجان تألیف مرحوم محمد علی خان تربیت (این ماخذ از این پس تنها با کلمه «تربیت» ذکر می شود.) دیگر دیوان مهستی گنجوی به اهتمام مرحوم طاهری شهاب، ص18.
- 6- برای آشنایی بیشتر به شرح حال شروان شاهان رجوع فرمایند به تاریخ مختصر ایران، تألیف پاول هرن، ترجمه استاد مرحوم دکتر رضازاده شفق و مقدمه دیوان ناصر بخارانی به تصحیح و حواشی دکتر مهدی درخشان نویسنده این مقاله، ص36 مقدمه و ماخذ دیگری که در آن کتاب ذکر شده.
- 7- آقای دکتر جمال الدین فقیه استاد پیشین دانشگاه شهید بهشتی (ملی سابق) در تالیفی ارزنده به نام آذربایجان و نهضت ادبی برخی از این مباحث را به تفصیل بیان کرده اگر چه کتاب وی درباره آذربایجان کنونی ایران است ولی قسمتهایی از آن شامل قفقاز و نواحی آن نیز می شود. در تهیه مطلب این مقاله و به دست آوردن ماخذ آن از این کتاب مکرر استفاده شده است.
- 8- تاریخ ایران باستان، تألیف مشیرالدوله، ج1، ص206 و ج3، ص264 و 264؛ جغرافیای تاریخی ایران، تألیف بارتولد، ترجمه حمزه سردادور ص267، حماسه سرانی در ایران دکتر صفا؛ سبک شناسی بهار ج1؛ فرهنگ معین و ماخذ دیگر.
- 9- به نقل از کتاب آذربایجان و نهضت ادبی، 167 تا 181.
- 10- آقای دکتر حسین آذران (دکتر نخعی) رئیس پیشین دانشکده ادبیات دانشگاه جندی شاپور تحت عنوان ... «بحثی درباره زبان فارسی و چگونگی گسترش آن در ایران» مقاله ای مشروح و مستوفی نوشته است که شایان مطالعه است علاقه مندان رجوع فرمایند به پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشکده جندی شاپور؛ شماره یک، سال اول اسفند ماه سال 2536 (=1356). و نیز رجوع شود به تاریخ ادبیات استاد همائی، ج2، ص290 و سبک شناسی بهار، ج1، ص145 و تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج1، ص128.
- 11- همان ماخذ.
- 12- احسن التقاسیم، فی معرفه الاقالیم، ص373. در قرنهای نخستین اسلامی که مسلمین بر ایران استیلا داشتند بیشتر ازان و گاهی نیز ارمنستان تابع حکومت آذربایجان بود بدین سبب مقدسی و همچنین استخری و ابن حوقل زبان این سه ناحیه را باهم ذکر می کنند.
- (رک شهرباران گمنام ص267، و نیز حکایتی است در تاریخ برامکه، تألیف استاد بزرگوار مرحوم میرزا عبدالظیم خان قریب رضوان الله تعالی علیه ص14 که موید این معنی است و می رساند که حکومت آذربایجان و ارمنستان در قرن دوم هجری با یک نفر بوده است).
- 13- کتاب المسالك و الممالک اصطخری چاپ لیدن ص191 و کتاب صوره الارض ص250 چاپ لیدن و نیز رجوع شود شهرباران گمنام ص145.
- 14- از جمله علامه قزوینی در بیست مقاله ج1 ص184 و ملکشعراء بهار در سبک شناسی ج1 ص144 و استاد همائی در تاریخ ادبیات ج2 ص290 و استاد دکتر صفاو استاد دکتر کیا و دیگران.
- 15- دانشمندان آذربایجان ص315.
- 16- مقدمه لغت فرس اسدی طوسی به قلم اقبال آشتیانی.
- 17- ص280، نخستین شاعر پارسی گوی و آذربایجان. این شاعر از مردم هرند بود ولیچنان که گفته شد زبان تمام این نواحی یکی بوده است.
- 18- سفرنامه ناصر خسرو ص7
- 19- ...
- 20- دیوان قطران و شهرباران گمنام ص311 تا 375.
- 21- شهرباران گمنام ص262 حدودالعالم من المشرق الی المغرب. چاپ دکتر منوچهرستوده & آذربایجان و نهضت ادبی، دکتر جمال الدین فقیه ص80.
- 22- نام ازان مکرر در اشعار خاقانی و نظامی و دیگران آمده است. اکنون به جای ازان شهر قره باغ بنا شده است.
- 23- نزه القلوب، قاموس الاعلام.
- 24- تربیت ص4 به نقل از سفینه خوشگو.
- 25- تربیت به نقل از خلاصه الاشعار و ماخذ دیگر.
- 26- تربیت 175 و مجمع الخواص ص232.
- 27- تذکره نصر آبادی ص282- تربیت ص178.
- 28- تربیت 187 & تحفه سامی.
- 29- مجمع الخواص ص90 & تربیت ص212. (به نقل از خلاصه اشعار و ماخذ دیگر).
- 30- تحفه سامی 119 و دهخدا و ماخذ دیگر.
- 31- تربیت 296.
- 32- مجمع الخواص ص176 & هفت اقلیم اقلیم چهارم، تربیت 301.
- 33- تربیت ص312 (به نقل از ماخذ متعدد دیگر)
- 34- تربیت ص361.
- 35- همان ماخذ.
- 36- نام این سخنور در دانشمندان آذربایجان اثر مرحوم تربیت «ناجی» ذکر شده ولی در مجمع الخواص «نامی» درجست. مرا غمیست شتر بارها به حجره تن شتر دلی نکنم غم کجا و حجره من شاعری مختلص به واصفی قصیده مزبور را جواب گفته و در هر بیت عناصر اربعه را نیز بدان افزوده است بدین مطلع. میند بر شتر بارها به حجره تن شتر در آب فنارن و حجره آتش زن
- 37- طالبان تفصیل رجوع فرمایند مجله آینده سال 1306 & شماره 20 ص582، مقاله ای سودمند از مرحوم تربیت.
- 38- هفت اقلیم (چهارم).

- 39- این میرزا علی خان لعلی تولدش در تبریز بوده است.
- 40- برای آشنایی بیشتر به شرح حال و آثار این شاعران رجوع شود به دانشمندان آذربایجان و سفینه محمود و مجمع الفصحاء هدایت.
- 41- باکو از ریشه بغ به معنی خدا(مانند بغداد، بغستان ، بقیور)، رک مزدیسناز استاد دکتر معین ص 187 و نزه القلوب و حدود العالم ص 164؛ و برهان قاطع ذیل کلمه «بغ» .
- 42- تربیت ص 215 به نقل از جنگی خطی.
- 43- تربیت ص 255. این کتاب به عربی است.
- 44- همان ماخذ. این بیت را مرحوم تربیت یک بار به عهدی باکوئی و جای دیگر به عبدی شروانی نسبت داده.
- 45- برای آشنایی شرح حال و آثار سخنوران و بزرگان بردع و چرکس رجوع شود به دانشمندان آذربایجان و فرهنگ خیام پور و ماخذی که در آنجا ذکر شده.
- 46- رک: آذربایجان و نهضت ادبی ، ص 80.
- 47- به جای آن قراباغ بنا گردیده است و اران در قدیم در قلمرو شروانشاهان بوده (چنان که شرح آن گذشت)؛ ف.معین.
- 48- فرهنگ معین ، قاموس الاعلام.
- 49- برای آشنایی به شرح حال آنان رجوع فرمایند به قاموس الاعلام و ریاض الشعراء و تربیت و تذکره صبح گلشن و فرهنگ سخنوران.
- 50- رک: داغستان.
- 51- تربیت ص 309
- 52- برای آشنایی بیشتر به اوضاع شروان و شروانشاهان رجوع شود به احسن التقاسیم و حدود العالم و ریاض السیاحه ص 51. و ماخذی که ذیل شماره 6 قسمت اول ذکر شده .
- 53- برای آشنایی به شرح حال و آثار آنها رجوع شود به تربیت و فرهنگ سخنوران و ماخذی که در آنجا ذکر شده .
- 54- علامه قزوینی آورده است که قراباغ همان شهر اران در مصنفان قدیم است، رک تربیت ص 404 و صفحات دیگر.
- 55- برای آشنایی به شرح حال آنان رجوع شود به قاموس الاعلام و تذکره نصرآبادی و تحفه سامی و سفینه محمود و مجمع الفصحاء هدایت...
- 56- رک شهریاران گمنام ص 270 تا 312 و قابوسنامه به تصحیح شادروان استاد دکتر غلامحسین یوسفی ص 41 و 199 و 200.
- 57- مقصود تشکیل کنگره حکیم نظامی بود که این مقاله نیز بدان مناسب نوشته شد ماخذ: تاریخ ادبیات ادوارد براون، جلد دوم ، ترجمه دکتر فتح الله مجتبائی ، دانشمندان آذربایجان، دیوان مهستی گنجوی ، آذربایجان و نهضت ادبی.
- 58- دانشمندان آذربایجان، فرهنگ سخنوران و ماخذی که در آن کتاب ذکر شده است و راجع به نخجوان علاوه بر ماخذ مذکور رجوع شود آذربایجان و نهضت ادبی از دکتر جمال الدین فقیه.